

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه نصر (جله دوم)

نختم منقومی استاد اخوت ۱۴۱۶/۶/۲۸

بحث ما سوره‌ی مبارکه نصر و شاکله‌ی جمع است.

شاکله‌ی جمع مثل پوسته‌ی پیاز است که انسان در مرکز است و لایه‌هایی در اطرافش او را احاطه کرده‌اند. ما بر اساس این پوسته‌هایی که دور هر انسانی است، می‌توانیم نامگذاری کنیم: جمع، جامعه، جوامع، امت. البته در قرآن واژه‌ها متفاوت است، قوم، قریه و ... که در تدبر در ساحت جامعه آورده‌ایم.

هویت جمعی انسان در قرآن با ناس آمده است. جمع، جامعه، جوامع و امت هر کدام صفات شاکله‌ای خاص خود را دارند که با شاکله‌ی نفس نظیر به نظیر اند. شاکله‌ی امت را به سه بخش تقسیم کردیم و ۹ مولفه استخراج نمودیم.

امروز بیشتر وارد سوره می‌شویم و شاکله را باز می‌کنیم.

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَ الْفَتْحُ (۱) وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللّٰهِ أَفْوَاجًا (۲) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳)

فعل شرط: وقتی که نصر و فتح خدا مستقر شد. تو مردم را دیدی در حالی که در دین خدا به صورت فوج فوج وارد می‌شوند. پس خدایت را تسبیح کن زیرا او تواب است.

به دلیل تواب بودن او تسبیح به حمد رب کند. و به دلیل تواب بودن او نصر و فتح الهی فرا رسیده است. در درجه‌ی اول به جواب شرط می‌رسد و در درجه‌ی دوم به خود شرط برمی‌گردد.

اذاها بسیار وابسته به موضوعشان هستند. اذاهای قیامتی (زلزلت و وقعت الواقعة و...) حتمیت را نشان می‌دهد، ولی اینجا اذایی است که امر بعدش را مهم تر جلوه می‌دهد. اذایی که محقق شده تا امری را نشان دهد.

نوعاً شرط‌ها و جواب شرط‌ها در راستای هم‌اند، پس این نشان دهنده‌ی اتفاق مهمی است که هم طراز تسبیح و حمد است. امر به پیامبر است ولی به تبع انسان‌هایی که هم راستای پیامبرند، مشمول این امر می‌شوند. و لازم است که مدل تسبیح و استغفار هم با الگوگیری از پیامبر باشد. مقام زعامت و ولایت را به پیامبر می‌سپارد و سایرین را به تبعیت از رسول امر می‌کند.

در شرط ما به ازای ارزش جواب شرط ارزش نهفته است. در معارف دینی "ما به از" در آوردن کار مهمی است.

وقتی انسان شرط و جواب شرط را هم ارز می‌کند، مقیاس سازی می‌کند، یعنی به واسطه‌ی این مقیاس سازی رویت انسان تصحیح می‌شود. فهم هست سوره یعنی دیدن و رویت، پس با بالا رفتن سطح رویت به رویت ملکوت نایل می‌شود، و نباید این رویت را با اتکای صرف به یک رخداد مسدود کرد. متأسفانه سوره را به عنوان یک رخداد باشکوه نمی‌بینند.

مواجهه‌ها عامل تسبیح و حمد و استغفار هستند، هر قدر مواجهه‌ها الهی و بیشتر از نصر و فتح برخوردار باشند، میزان تسبیح شان بیشتر است. خاصیت اذا اینگونه است، یعنی بند به هم‌اند.

رابطه‌ی منطقی بین نصر و فتح (میدان‌های اجتماعی نصر و فتح خیز)، و تسبیح و حمد وجود دارد. در نگرش توحیدی برخوردار از نصر و فتح و دینداری یک ارزش بی‌بدیل، معادل تسبیح و حمد و استغفار پیامبر است. در نگرش توحیدی کسی که به موضوع فوق توجه نمی‌کند خود را از یک ارزش بی‌بدیل محروم می‌کند. نگرش توحیدی یعنی یک نفر دیدی توحیدی داشته باشد. و در جهت این موضوع سعی هم دارد.

سوره‌ی نصر مدنی است و تدبر در سوره‌های مدنی با مکی متفاوت است، و باین دلیل آن را در مقدمات آوردیم که به افراد دید اجتماعی و طهارت اجتماعی بدهد. یک سطح از طهارت، طهارت هویت جمعی است که با سوره‌ی مبارکه‌ی نصر پیوند داده‌ایم.

این مربوط به قالب ادبی بود: $p \rightarrow q$ / (p آنگاه q)

ساختار شرطی، ساختار مقدم و موخر است. هم چنین در قرآن عموماً یک اسمی از اسماء الهی مقدم از ساختار شرط است، اینجا ثواب بودن مقدم‌ترین است. مثلاً اگر درس بخوانی دانشگاه قبول می‌شوی و بعد از قبولی مدرک و شغل و ... است.

اولین کاری که در مرتبه‌ی اول خواندن سوره‌ها می‌کنید، این است که قالب ادبی و بیانی سوره را بررسی کنید. زیرا از انحرافات جدی جلوگیری می‌کند. بعد از تحلیل سیستم (امری است یا شرطی یا) جملات را باز می‌کنید. مثلاً یک ساختاری که از سوره‌ی ناس می‌بینیم ساختار: به از. این می‌تواند قالب اعوذ نامیده شود. و متأسفانه ما کمتر به قالب‌های ادبی و بیانی توجه می‌کنیم.

ساختار سوره‌ی مبارکه‌ی نصر شرطی است و یک تقدم و تاخر را می‌آورد.

تک تک اجزاء و رابطه‌ی آن با هویت جمعی:

اذا: بیان موقعیت است. در درون خودش یک موقعیت و یک عدم موقعیت دارد. امکان الوقوع یا عدم الوقوع یک موقعیت است و بستگی به سیاق دارد مثلاً در اینجا "جاء: عدم را از اذا برمی‌دارد. از اذا مصادره به مطلوب می‌شود. هم چنین اذا مقید کردن به زمان و امکانات است، و ظرف زمان (هنگامی که) نیست. پس اذا مقید کردن به شرایط زمانی، مکانی و امکاناتی است. اذا را مطلق نباید خواند.

اذایی که مقید است و بعد از آن جاء مطلق می‌آورد. اگر ان جاء نصرالله.... بود بر شرایط قید زمان و مکان و ... نمی‌آورد و فقط بر قطعیت وقوع تاکید می‌کرد. هم چنین ان با شکیت همراه است ولی اذا قطعیت زمانی و مکانی و نهفته است.

وقوع اتفاقات در عالم مرتبه دار است، یعنی یک اتفاق در یک عالمی هست ولی وقتی بخواید وارد عالم دیگر شود با مقداری تاخیر اتفاق می‌افتد. بنابراین می‌توان گفت که دین خدا در عالم جاری است و تمام فسادها یک کفی بر این جریان است و این کف می‌خوابد. باطل کف روی آب است (سوره‌ی مبارکه‌ی رعد)، به همین دلیل امت واحده‌ی انبیا از همان ابتدا تشکیل شده و بوده و هست و خواهد بود، وَ إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً.... (۵۲) فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ... (۵۳) (مومنون) قطع کردند ولی این موقتی است. در واقع هر کسی در هر زمانی می‌تواند به این امت واحده وارد شود.

جاء: به معنای استقرار (جاء الحق و زهق الباطل) است. کل من علیها فان. کل شی‌هالک (یهلک نمی‌گوید زیرا هلاکت در طبعش است). جاء معادل استقرار و معادل حق است. جاء جزو کلمات عجیب و قریب است. خلاف

عرف عرب استفاده شده است و با عرف عرب تفاوتی از زمین تا آسمان دارد. جاء در عربی اکثرا لازم است ولی در قرآن عموما برای حق آمده است. توسط آن جریان سازی حق نمود پیدا می کند. (مثال حق در سوره ی رعد)

نصر: نصر و فتح معرفه شده اند اولی با ال و دومی با مضاف شدن.

نصر: به امداد و انواع یاری و کمک، امکان آفرینی، امکانات آفرینی، مسیریابی، مسیردهی و مقصد نمایی تلقی می شود. هر امدادی که طرف را راه می برد و به مقاصدش نزدیک می کند. به مقصد رساندن.

فتح: با مقصد تناسب دارد. مراتب فتح است که مراتب نصر را می رساند. فتح امام نصر است. به نسبت فتح شما نیاز به نصر دارید. به نسبت فتح نصر تعیین و خواسته می شود. به نسبت مقصد مسیر تعیین می شود. عظمت فتح بسیار بالاست.

نصر رحمانیت و فتح رحیمیت است. در فتح مختصات مکانی، زمانی و موقعیتی اهمیت می یابد و هویت پیدا می کند. اضافه شدن نصر به ال یعنی موقعیت های زیادی وجود دارد که نیاز لحظه به لحظه به الله وجود دارد.

رایت: رویت رسول، به عنوان پیامبر مبلغ دین (نه شخص خاصی)، در اینجا اعتنا شده به رویت رسول.

ناس: هویت جمعی انسان.

یدخلون: داخل شدن. استمرار در ورود نیست، بلکه استمرار در دخول است. (داخل شدن با استقرار همراه است ولی وارد شدن تنها نگاه سطحی است). در مورد جهنم آمده که: ان منکم الا واردها (مریم/۷۱)، ان منکم الا داخلها نیست، یعنی همه ی آدم ها وارد جهنم می شوند، همه داخل جهنم نمی شوند، بلکه می آیند و می روند. در این سوره نشان می دهد که وارد می شوند و آغشته ی به دین هم می شوند. داخل شدن، موقعیتی سطحی ندارد.

برای فهم دخول باید به ارتداد نگاه کرد که ارتداد هم انواعی دارد. اگر داخل شدن در دین نبود ارتداد هم معنا نداشت. داخل شدن مرتبه پیدا می کند.

فوج: دسته، ذائقه ها و شاکله های متعدد، جمع ها و جمعیت های متعدد.

عرف کلمه در کل قرآن: عموما از عرف قرآن باید در تعاریف کلمات استفاده کرد.

در مورد نصر ۱۴۰ مرتبه مشتقاتش آمده که در همه‌ی موارد نصر از خداست به غیر از دو مورد. همه‌ی مراتب را از خدا می‌داند و نصر را از غیر خدا نفی می‌کند، "و ما النصر الا من عندالله" بنابراین نصر کلمه‌ای است که در صفات افعالی خدا جا می‌گیرد. نصر استراتژیک‌تر است. در اغوا و انحراف کاربردی‌تر است. چون نصر از فتح مقدمه‌ای تراست. در حالی که نصر در همه‌ی مراتب از آن خداست ولی انسان‌ها گاهی آن را از جاهای دیگر می‌جویند. از واژه‌های دوقلوی قرآن نصر و فتح است.

ساعت دوم:

یک نکته درباره نصر و فتح:

بسیاری از مباحث قرآنی را براساس عرف قرآنی واژه بدست می آوریم. در کل یک پس زمینه‌ای از معنای کلمه در کل قرآن در ذهن شما هست و با توجه به آن پس زمینه معنی می کنید. اگر واژه‌ای مثل نصر که انتسابش فقط به خدا است را به دیگری نسبت داد به این معناست که نصر او به اندازه نصر خدا قیمت دارد. در قرآن هست که "الله هو الولی" حالا اگر کسی ولی شد و به ولایت رسید یعنی جای خدا نشست است. نوعا انسان‌ها فتح رایک موهبت و غنیمت می شمارند.

دین در آیات قرآن سه وجه دارد:

- خضوع و انقیاد، پذیرش از روی اختیار و طوع.
- برنامه
- نتیجه

اگر مطلق بیاید می تواند هر سه معنا را بدهد. در سوره نصر بیشتر به معنای برنامه و در سوره کافرون بیشتر به معنای خضوع و در سوره حم بیشتر به معنی نتیجه است. وقتی می گوئیم بیشتر یعنی از زاویه دیگر معانی هم باز می شود و در کل هر سه معنی را دارد. علامه مصطفوی با فراستی که داشته معنا می کند " خضوع و انقیاد در قبال برنامه" نمی گوید دین، برنامه است. پس دین سه مولفه دارد که در هر موردی یک مولفه پررنگ تر است. دین در سوره نصر یک برنامه است که قابلیت خضوع دارد و نهایتا هم نتایج قابل اعتنایی به صورت وعده در آن شکل می گیرد.

از دین الله و نصر الله در می یابیم که نسبت غیر خدا به دین، مثل نسبت غیر خدا به نصر است. سزاوار نیست که دین و نصر به غیر خدا نسبت داده شود، در حالی که چنین کاری انجام می شود. دین و نصر محل های لغزش بشر از توحید است.

فوج به معنی دسته، گروه، جمع یکپارچه است. مثل فوج پرنده گانی که باهم حرکت می کنند. در فوج حتما جمع و حرکت و هم جهت بودن است. گروه بندی هم هست.

تسبیح و حمد را به علاوه می گذاریم، می شود تسبیح حمدی. ما

- تسبیح تسبیحی،
- تسبیح حمدی،
- تسبیح تکوینی،
- تسبیح تنزیهی.

داریم. وقتی تسبیح و حمد با هم می آیند ۲ مولفه اضافه می شود:

- تسبیح: برائت از غیر خدا از جهت نقص، عیب و حد
- حمد: تمایل به خدا از جهت کمال. بی نقص، بی عیب و نامحدود

تسبیح حمدی می شود برائت از غیر خدا بوسیله خدا. دو جنبه دارد، یک جنبه بغض و کراهت از غیر خدا بوسیله حب و گرایش به خدا. یعنی یکی را به خاطر خدا دشمن یا دوست می دارم. بوسیله جذب شدن به خدا از غیر خدا دور می شوم. چون طیب را می بینم از خبیث دور می شوم. این می شود "هل الدین الا الحب و البغض".

حب به کمال و بغض به غیر کمال. فسیح بحمد ربک یعنی با حمد پروردگارت تسبیح کن. سطح تسبیح در این جا بالا می رود. این دین رجائی است نه خوفی، همیشه رجا یک قدم جلوتر از خوف است "سبقت رحمته غضبه". انسان به نسبت کمال خواهی اش به تسبیح می رسد.

حد ترخص از حیوانیت و بهیمیت تسبیح حمدی است. در دعای اول صحیفه سجادیه امام سجاده (ع) می فرماید: آنچه موجب خارج شدن انسان از بهیمیت می شود، حمد است. "بهم" یعنی کمال را بصورت مبهم می فهمد. حمد یعنی انسان بتواند کمال را بصورت بخش بخش بفهمد و تشخیص دهد. این مراتب دارد. پیامبر در این مسیر هم شاگرد است و هم معلم. این چرخه علم، تسبیح و حمد همیشه ادامه دارد.

استغفار طلب غفران است. و غفران طلب رحمتی که هم جبران کننده و هم افزاینده باشد. اگر کسی جبران بخواهد، می بیند. اگر کسی رحمت بخواهد، می بیند. اگر کسی بخواهد گذشته ی ناپسندش محو شود هم می شود. مغفرت بالاترین رحمت خدا بر انسان است. استغفار ائمه برای رحمت است و صلوات خدا و ملائکه بر پیامبر تحقق استغفار است.

استغفار پیامبر برای امت، بروز ولایت ایشان است. که در سوره نساء آمده و بسیار شیرین است. آیه ۶۴ سوره نساء " وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا " (و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق خدا از او اطاعت شود. و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.)

جاؤك یعنی اگر از خر شیطان پایین بیایند، پیامبر رهایشان نمی کند. اگر کسی سمت پیامبر برود چه در حج یا غیر حج، برایش " لوجدوا" اتفاق می افتد و خدا را تواب رحیم می یابد. تواب رحیم بودن خدا، به واسطه رسول نمایان می شود. تواب با غفران نسبت دارد. شأن توبه به اشتباه برای ما نزول پیدا کرده است. توبه یعنی اینکه خدا به بنده رو کرده و رحمت را نازل کرده است. توبه مقدم بر نزول رحمت خدا بر بنده است. چون اول رو کردن خداست و بعد نزول رحمت او. توبه مرتبه انتهایی عبودیت و استغفار است. توبه یعنی روی بنده به سمت خداست و هیچ چرخشی ندارد.

فرق غفران و رحمت چیست؟ رحمت، وجود بخشی است و غفران، رحمت خاص است. وجود بخشی از حیث جبران کنندگی، افزایش دگی است. اسم جنس غفران، رحمت است. مغفرت، اجر و پاداش است، " و بَشْرَه بِمَغْفِرَه وَ اِجْرَ كَرِيمٍ " .

"انه كان توابا" دو نقش دارد. یکی این که چون خدا تواب است این اتفاق می افتد و یکی این که چون این اتفاق افتاده، این صفت خدا قابل فهم شده است. و هر دو صحیح است. تواب بودن را مقدم بر شرط و جزا می گیرند، و فهم تواب بودن را غایت شرط و جزا می گیرند.

غایت نظام عالم این است که تواب بودن را بفهمیم. خدا تواب است پس نصر و فتح جاری می شود و مردم در دین داخل می شوند و این باعث می شود که تسبیح و حمد رسول نمایان شود و مردم تواب بودن خدا را بفهمند و توبه کنند.

توبه ی اول، جریان سازی است و توبه دوم غایت است. برای توبه یک ساختار تعریف می کنید. شما با این جریان یک ساختاری ایجاد می کنید که هر کس وارد این ساختار شد، توبه می کند. ساختار دین با ساختار توبه یکی می شود. بروز دین می شود توبه.

می‌شود که جامعه به صورتی باشد که مردم، کار زشت انجام ندهند. فلسفه‌ی حکومت دینی همین است. می‌شود با دین نظامی ساخت که به طور تکوینی انسان‌ها توبه کنند. ما وقتی می‌گوییم توبه به یاد گناهانمان می‌افتیم. در حالی که توبه فلسفه‌ی نصر و فتح الهی است. مراتب توبه از استغفار از گناه هست تا مراتب بالاتر.

این سوره جزء سوره‌های مچ گیر در تدریس تدبر است.

از بین موضوعات سوره می‌خواهیم مولفه استخراج کنیم. سعی‌مان این است که مولفه‌های امت توحیدی را استخراج کنیم.

در امت رویکرد عوض می‌شود. ممکن است بخشی از ویژگی‌های جامعه مربوط به طبیعت و تکوینات باشد. در خانواده‌ها آداب و رسوم هست که ما بطور طبیعی با آن‌ها زندگی می‌کنیم. ولی امت توحیدی با شاکله‌ی عبودیتی است نه با شاکله‌ی خلقی. با امر و نهی و طوع و اختیار شکل می‌گیرد.

برشی از جامعه، نگاه خاص و جهت دار دارند و این نگاه خاص و جهت دار معطوف به امر و نهی‌هایی است که یک گروه رعایت می‌کنند. این امت می‌تواند توحیدی یا شیطانی باشد. در امت، زمان و مکان حذف می‌شود. همه‌ی طاغوت‌ها در یک امتند که خصوصیتشان طغیان است. این بحث یک بدی دارد، اینکه تا کسی مولفه‌های جمع، جامعه و جوامع را نشناسد، نمی‌تواند شاکله و مولفه‌های امت را بفهمد. چون شاکله امت انتزاع از شاکله‌های جمع و... است.

یک مثال می‌زنم اگر با این مثال جلو آمدید، بحث را درباره امت ادامه می‌دهیم.

مثال: شما خانواده، اقوام، شهر، همسایه‌هایی دارید و تنها نیستید. من شما را از روستا به شهر می‌برم. شما تصوراتی از جمع دارید که این تصورات به شما چسبیده و جدا نمی‌شود. این تصورات برای شما بافتی تشکیل می‌دهد که در قسمت‌هایی مشترک با دیگران یا متفاوت از دیگران است. شما جمع، جامعه، جوامعی دارید و به عدم این‌ها فکر نکردید. اگر یک دختر تهرانی را به روستا ببرید اصلاً نمی‌تواند زندگی کند و فرض این موضوع برایش محال است.

هر چه صفت دارید در مواجهه با جمع شکل گرفته و الان باید هرچه از جمع، جامعه، جوامع در ذهن دارید پاک کنید. قدرت این انتزاع را ندارید چون محکوم به این جمع‌ها هستید. حضرت سلمان در جامعه‌ای زندگی می‌کرد،

جامعه اش را رها کرد و سالها شهر به شهر گشت، تا به رسول الله(ص) رسید. از پيله اش جدا شد. جامعه‌ی ایده آل را در ذهنش داشت و با دیدن جامعه رسول تطبیق داد و فهمید همان است که او می‌خواست است.

بحث ما توان انتزاع فکر بکر برای فهم هویت جمعی انسان‌هاست. تا بعد بتوانیم درباره‌ی شاکله اش فکر بکنیم. برای فهم این موضوع خدا کارهای مختلفی کرده است. آدم و حوا در بهشتند و ابلیسی که در پی آن‌هاست. قبل از هبوط هم هویت جمعی و زوجیت وجود داشته است. پس زوجیت را زودتر از خیلی از مطالب می‌توان فهمید، حتی قبل از پدر و مادر. دشمنی و محبت از نوع زوجیت. بعد از هبوط قتل هابیل توسط قابیل مثل این است که همه‌ی بشریت کشته شد. فکر کنید شما هابیل هستید و در بیابانی که هیچ کس همراهتان نیست توسط قابیل کشته می‌شوید. خدا از این موضوع حکمی داده که " مَنْ أَحْيَاهَا فَكَاثِمًا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا "، این حکم با تدبر در داستان فوق قابل فهم است. می‌فهمیم که چرا کشتن یک نفر مثل کشتن همه‌ی بشریت است.

موضوع جمعیت چرا برای ما مهم است. مهم ترین کار هابیل سازی است و ما غافلیم. در جمع قرار گرفته‌ایم و در گیر موضوعات مختلف اقتصادی و... هستیم. نمی‌دانیم یک بچه می‌تواند همه‌ی بشریت را زنده کند. این آیه یک مدل ارائه می‌دهد. شأن جمعیت را باید بفهمیم. فکر کنید در جایی زندگی می‌کنید که ۱۰ خانوار جمعیت دارد. لباس و اکل و زینت در چنین شرایطی با تهران متفاوت است. آنچه خدا برای شما در نظر گرفته با آنچه دیگران برای شما در نظر گرفته اند یکسان نیست. "خذو زینتکم عند کل مسجد" یعنی من هر جا نماز می‌خوانم می‌شود مسجد. مسجد یعنی محل هویت پیدا می‌کند. هر جا مسجد شده در صدر اسلام جایی بوده که رسول خدا در آن جا نماز خوانده اند. لباس و اکل و زینت در سوره اعراف ناظر به همین است.

معنی همسایه در آپارتمان و در روستا فرق دارد. همسایه در روستا پناه شماست. روایت است که همسایه از فامیل به انسان نزدیکتر است. روایات مربوط به فامیل و وضعیت الان فامیل‌ها! زندگی افراد در روستا با فامیل گره خورده است. آن‌ها می‌گویند ارحام و ما هم می‌گوییم ارحام ولی اصلاً نمی‌فهمیم. ما الان قطع رحم کردیم و رزقمان هم سر جایش هست. ولی در روستا چنین نیست. عرضم این نیست که روستا بهتر از شهر است. انسان به ظاهر در شهر اجتماعی تر شده است ولی در باطن بسیار بیشتر از اجتماع دور شده است. کأنَّ هیچ کارش اجتماعی نیست. اگر در روستا برادرش از دست رود "الان انکسر ظهري" برایش اتفاق می‌افتد. اما الان با فرزند پسر، شهرآباد نمی‌بینیم. اجتماع برای انسان هزینه آور شده است.

باید شهرمان بشود آبادستان دین الهی. "کی نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا." الان در شهری هستیم که نعمت تکثر داریم چرا این نعمت را نمی بینیم؟ چون این نعمت بادآورده است. قدر جمعیت را بدان. جمعیت و امکانات هست و کارمان خیلی جلوست. فقط ظاهر این جمعیت گرد گرفته است و باید با این امکانات، جمعیت را اصلاح کنیم. باید مولفه های جمع و اجتماع باز تعریف بشود. وقتی جمعیت را کنترل می کنیم یعنی که جمعیت را مخل می دانیم. کمیت جمعیت نباید دست بخورد بلکه کیفیت آن را باید درست کنیم. هیچ کس فکر نمی کند که ازدواج و بچه دار شدن جهاد است.

نماز جماعت با جمعیت اتفاق می افتد و حج هم همینطور است. بسیاری از خیرات به واسطه هویت جمعی اتفاق می افتد. به ازدواج مثل راه سعادت و جهاد باید نگاه شود، نه یک عرف و غریزه و یا حتی راه تکامل فردی. باید فکر کنیم که در روستایی هستیم که بقای آنجا منوط به ازدواج و بقای نسل ماست. در بحث امت جمعیت فقط یک مولفه است. با سوره نصر باید مولفه ها باز تعریف شوند.

نصر و فتح آمده تا مردم به دین وارد شوند. "سبح بحمد ربک" نظام حاکم به تربیت این مردم است. افواجا حال است ولی حال از فعل است و بسیار مهم می شود. شما از فوج فوج داخل شدن مردم، نصر و فتح را می فهمید. نگاه کلی سوره به جمعیت بشر مثبت است و یک فرصت. نصر و فتح بدست آوردنی است. در واقع این یک شاخص ارزیابی نظام دینی است.

- مفهوم جمع
- مفهوم فوج
- مفهوم جامعه و روابط و جمعیت
- مفهوم یدخلون

سوره نصر و جریان سازی یک امت: باید اول جمع و جامعه را متوجه شده و بعد یدخلون معنا شود. هرچه جمعیت بیشتر باشد امکان داخل شدن در دین بیشتر است. ولی این نیاز به نیرویی دارد که بتواند عملیات کند. ساختار فکری ما بشدت فردی است. حتی تحلیل های جامعه شناسی ما هم فردی است.

ان شالله خداوند ما را جزء امت واحده قرار دهد. همین که خدا به ما توفیق داده این حرف ها را بزنیم، و دلمان را با حضرت ابراهیم (ع) هم سو بکنیم خدا را شکر.

ان شالله با حضرت ابراهیم(ع) که پدر و رأس این امت است محشور شویم صلوات.

حضرت ابراهیم(ع) زن و فرزندش را به کعبه برد تا امت تشکیل دهد. فهمید کعبه محلی است که مختصات خاص دارد. افق او ساخت امت بود و زنش را به محل امن برد. همه‌ی رزق حج که بسیار وسیع است به یمن فکر اوست. "وادی غیر ذی زرع" را انتخاب کرد تا مطامع دنیوی در کار نباشد. اگر یک تحلیل گر اجتماعی زندگی حضرت ابراهیم(ع) را مورد تحقیق قرار دهد نتایج دقیقی بدست می‌آورد.

ان شالله خدا معرفت حضرت ابراهیم(ع) را به ما بدهد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات